

ارتباط‌های سیستمیک ماده ۵۱ منشور ملل متحد

حمید الهویی نظری^۱

چکیده

بینش سیستمی عمیقاً بر مفهوم کل‌گرایی تکیه دارد و بر این باور است که بررسی و تعمق در کل یک وجود نه تنها تصویری جامع از آن موجود و رفتارش به دست می‌دهد، بلکه تنها راه شناخت واقعی آن پدیده است. در تلقی منشور در هیئت یک سیستم، با شناخت ماهیت و خواص هر یک از مواد آن نمی‌توان به شناخت کل منشور نائل آمد. نگرش سیستمی، با مفهوم ارتباط بین اجزای منشور قرین است. پیوند میان مواد منشور، دارای ماهیت سیستم‌آفرین است. ارتباط‌های سیستمی لازمه یک نظام پویاست. از جمله این ارتباط‌های سیستم‌آفرین، ارتباط تحولی، ارتباط ساختی و ارتباط کنترلی است. مقاله حاضر در صدد بررسی این پیوندها در خصوص ماده ۵۱ منشور است.

کلیدواژگان

ارتباط، توسل به زور، رویه دیوان بین‌المللی دادگستری، ماده ۵۱ منشور ملل متحد، نگرش سیستمی.

۱. استادیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، Email: soohan@ut.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۱۷

مقدمه

منشور ملل متحد را به‌مثابه معاهده تأسیس سازمان ملل، می‌توان به سه طریق فراحقوقی (ماکرو)^۱، جزمی (دگماتیسم)^۲ و تحلیل علمی (سیستمیک)^۳ مطالعه کرد. بررسی فراحقوقی که نگاه از بیرون به منشور است، به فعل و انفعالات و عواملی معطوف است که به چگونگی ایجاد قواعد منشور توجه می‌کند. به‌عبارت دیگر در این روش به عواملی که باعث شده‌اند تا قاعده‌ای در منشور تصدیق شده و جنبه الزام‌آور حقوقی بگیرد، توجه شده است. در روش جزمی یا توصیفی، کار محقق آن است که ببیند چگونه می‌تواند وقایع جاری را بر اساس قواعد منشور ارزیابی کند و به عبارت دیگر هدف آن است که ببینیم چگونه می‌توان قاعده را با واقعه تطبیق داد. در روش تحلیل علمی ارزش (فلسفی، ۱۳۷۹: ۲۴-۲، باقرپور اردکانی، ۱۳۸۴: ۱۵۳). در روش تحلیل علمی یا سیستمیک به منشور هم‌چون یک سیستم نگاه می‌شود و صرف‌نظر از عوامل و مبنای سازنده آن و فارغ از چگونگی انطباق آن بر وقایع جاری، سعی بر آن است که ببینیم قواعد مندرج در آن چگونه با یکدیگر ارتباط برقرار کرده و هر قاعده چگونه در داخل سیستم منشور به گردش درمی‌آید. در نگرش سیستمی، هر پدیده امری واحد و متصل قلمداد شده که تمام اجزای آن در تأثیر و تأثر متقابل با یکدیگر هستند (برن، ۱۳۶۲: ۸۴).

بی‌تردید امروز، حاکمیت‌ها در جهان به صورت خالص و مجرد دیده نمی‌شوند، بلکه همواره در تعامل با یکدیگر هستند. تعاملاتی که گاه از جنس توافق و هماهنگی و گاه از جنس تضاد و تعارض هستند. حاکمیت‌ها عناصری هستند که دائماً در حال واکنش نشان دادن به یکدیگرند. این واکنش‌ها گاه از نوع انرژی‌زا بوده که حاصل آن تجزیه یک حاکمیت به چند حاکمیت همراه با رها شدن مقادیر قابل ملاحظه انرژی به‌صورت هرج و مرج و ناامنی در محیط واکنش است و گاه از نوع انرژی‌خواه، که حاصل آن ادغام چند حاکمیت همراه با صرف مقادیر قابل ملاحظه انرژی و نهایتاً افزایش امنیت در محیط واکنش است. متعارف‌ترین واکنش بین کشورها از جنس ترکیب است، یعنی فعل و انفعالاتی که در آن هر عنصر حاکمیت ضمن حفظ ماهیت خود با سایر عناصر پیوند برقرار می‌کند. فعل و انفعالات میان این عناصر واقعیتی است که به ایجاد یک نظام حقوقی منتهی می‌شود. نظامی با حیاتی واقعی و مستقل که خود، مجدداً فعالانه (و نه به‌طور منفعل) بر تنظیم روابط اثر می‌گذارد. یکی از انواع روابط بین حاکمیت‌ها،

1. macro
2. dogmatism
3. systemic

رابطه دافعه بین این عناصر است که می‌تواند در قالب دفاع از خود تجلی یابد (نگارنده بر این تصور است که دافعه نیز خود نوعی رابطه است). بحث این مقاله چگونگی، مبانی، عوامل مؤثر بر سرعت تحولات حقوقی (کاتالیزورها)^۱ یا عوامل مؤثر بر واکنش‌های تجزیه، ادغام یا ترکیب و به‌طور کلی اقسام پیوندهای پایدار یا ناپایدار میان حاکمیت‌ها، از جمله رابطه تدافعی بین آنها نیست، بلکه با توجه به اینکه ارتباط از عوامل بنیادین شخصیت سیستم‌هاست (فرشاد، ۱۳۶۲: ۴۶) و با در نظر گرفتن منشور ملل متحد چون یک سیستم، بنا دارد تا صرفاً ماده ۵۱ آن را از زاویه ارتباط‌های سیستمی یعنی ارتباط تحولی (evolutionary)، ارتباط ساختی (structure) و ارتباط کنترلی (control) مورد بررسی قرار دهد.

به هر حال نویسنده در این مقاله در صدد قضاوت ارزشی نسبت به نتایج حاصل از نگرش سیستمی فوق نیست و چنانچه برخی نتایج حاصل از این مطالعه قابل انتقاد به‌نظر برسند، لزوماً نشانه نادرستی تجزیه و تحلیل نگارنده نخواهد بود، بلکه این امر احتمالاً نشانه ضرورت اصلاح سیستم منشور است.

فصل اول: ارتباط تحولی (evolutionary) ماده ۵۱ منشور

یکی از انواع ارتباطات در یک سیستم، ارتباط تحولی است که بیانگر جایگزینی حالت تکامل یک چیز با چیز دیگر است. ارتباط یک پدیده با حالتی دیگر از آن پدیده (مثلاً ارتباط حالت‌های مختلف جنین انسان در طول زمان) از جمله موارد پیوند تحولی است. هم‌چنین عناصر سازنده هر سیستم در ارتباط با سایر عناصر، مواضع خاص خود را دارند که باید در همان جایگاه خود مورد توجه قرار گیرند. در این فصل، مطالب فوق، با دو عنوان رشد و نمو و فیزیولوژی و آناتومی ماده ۵۱ مورد بحث قرار می‌گیرند.

۱. رشد و نمو ماده ۵۱ منشور

ماده ۵۱ منشور ملل متحد به‌مثابه بافت سازنده اندام منشور، دارای قابلیت و استعداد رشد و نمو است.^۲

1. catalyzer

۲. رشد (growth) و نمو (development) کلماتی آشنا و مأنوسند که به‌طور روزمره وغالباً به معنایی واحد اطلاق می‌شوند. اما در زبان علمی، از جمله زیست‌شناسی، این کلمات دارای مفاهیم خاص و متفاوت هستند. رشد، امری است

۱.۱. رشد ماده ۵۱ منشور

چنانچه این ماده را چون یک بافت تلقی کنیم، این بافت از سلول‌های زنده‌ای تشکیل شده که در زیر به آن خواهیم پرداخت:

الف) رشد حداقل استانداردهای حمله مسلحانه: صدر ماده ۵۱ با عبارت «در صورت وقوع حمله مسلحانه . . .» شروع می‌شود. حمله مسلحانه سلولی است با ویژگی امکان و استعداد رشد و نمو که در این قسمت به رشد آن توجه می‌شود. حمله مسلحانه در زمان تصویب منشور می‌توانسته صرفاً شامل یک حمله گسترده علیه مرزهای دولت عضو تلقی شود. اما این سلول یا واژه «حمله مسلحانه» می‌تواند تحت تأثیر عواملی که خارج از بحث حاضر است، از لحاظ کمی دچار تغییر شود. این تغییر کمی را می‌توان با عبارت افزایش حداقل استانداردهای حمله مسلحانه بیان کرد. اگر زمانی حمله مسلحانه به حمله‌ای گسترده اطلاق می‌شد، اکنون با افزایش حداقل استانداردها حتی حمله‌ای با مقیاس کوچک نیز می‌تواند مشمول حمله مسلحانه به مفهوم ماده ۵۱ شود. در قضیه کانال کورفو (۱۹۴۹) که دوکشتی جنگی انگلیسی در برخورد با مین‌های کارگذاشته شده در آب‌های سرزمینی آلبانی به شدت خسارت دیده بودند، خواهان، در هیچ‌یک از مراحل دادرسی به دفاع از خود استناد نمی‌کند. انگلیس در توجیه توسل به زور علیه آلبانی به حق تأمین دلیل برای ارائه به محکمه بین‌المللی و نهایتاً به خودیاری و نه دفاع مشروع استناد می‌کند (The Corfu Channel Case (Merits), I.C.J. Reports 1949, pp: 34, 37) این در حالی است که دیوان بین‌المللی دادگستری در سال ۲۰۰۳ در قضیه سکوه‌های نفتی می‌گوید، برخورد تنها یک کشتی نظامی با مین ممکن است برای اعمال حق ذاتی دفاع از خود کافی باشد (Case Concerning Oil Platforms, ICJ Reports 2003, p: 72). اگرچه از نظر برخی، منشور از همان سال‌های آغازین تصویب نیز متضمن تفکیک بین اقسام حمله مسلحانه نبوده

واضح برای هر موجود زنده و یا هر بخش از آن، که می‌تواند به صورت افزایش ابعاد (حجم، سطح، طول، عرض و ارتفاع)، وزن یا تعداد تجلی کند، به شرط آنکه این تزايد برگشت‌ناپذیر باشد. به عبارت دیگر رشد به مجموعه پدیده‌های زیستی برگشت‌ناپذیری گفته می‌شود که منجر به اضافه شدن ابعاد، وزن یا تعداد می‌شود. نمو، عبارت است از عبور از یک مرحله زندگی و ورود به مرحله دیگری از آن، که عموماً با تشکیل قسمت‌های جدید و بروز کیفیتی نوپدید همراه است. مثل تشکیل جنین، تشکیل گل، حالت بلوغ یا تخصص و تمایز سلول‌ها به سلول‌های خونی، عصبی و غیره. این دو پدیده حیاتی یعنی رشد و نمو کاملاً مستقل از یکدیگر صورت گرفته و هیچ‌گونه الزامی وجود ندارد که همیشه رشد همراه با نمو باشد یا برعکس. بنابراین با توجه به آن‌چه گفته شد، رشد را می‌توان یک پدیده کمی و نمو را پدیده‌ای کیفی دانست.

است (The) Yale Journal of International Law, Symposium, Reflections on the ICJ (Oil Platforms Decision, Summer 2004, Volume 29, Number 2, p: 300).

ب) رشد حداقل استانداردهای قابلیت انتساب: توانایی حیاتی دیگر ماده ۵۱ با ماهیت بافتی زنده و پویا این است که برای تحقق حمله مسلحانه مشمول دفاع از خود، آستانه معیارهای قابلیت انتساب آن به یک کشور می‌تواند افزایش یابد.

۱.۲. نمو ماده ۵۱ منشور

در مورد نمو یا تغییرات کیفی ماده ۵۱ دو نکته در خور توجه است:

الف) تحول دفاع از خود مسلحانه به دفاع از خود غیر مسلحانه: چنانچه دفاع از خود که در آغاز تصویب منشور دارای بار مسلحانه بوده، به تدریج واجد وصف غیر مسلحانه نیز شود، این تغییر کیفی بوده و ما با نمو این ماده مواجه هستیم. انعکاس تحولات کیفی نظیر تحولات کمی را نیز باید در رویه دولت‌ها و آرای قضایی مشاهده کرد. اسرائیل در قضیه دیوار حائل در توجیه ساخت دیوار، به ماده ۵۱ منشور استناد کرده و می‌گوید اگر کشورها بتوانند به طریق مسلحانه از خود دفاع کنند، به طریق اولی حق خواهند داشت تا به‌طور غیرمسلحانه نیز از خود دفاع کنند. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در رد استناد اسرائیل به ماده ۵۱ منشور و در مقام بیان، به این نکته نمی‌پردازد که دفاع از خود غیر مسلحانه خارج از شمول ماده فوق است بلکه صرفاً می‌گوید این ماده متضمن دفاع در برابر حمله مسلحانه توسط یک کشور علیه کشور دیگر است و اسرائیل ادعا نمی‌کند که حملات علیه او قابل انتساب به یک کشور خارجی است (Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, Advisory Opinion, I.C.J. Reports 2004, pa: 138, 139). لذا به نظر می‌رسد که دیوان نیز تلویحاً دفاع از خود غیر مسلحانه را پذیرفته است. اگرچه قاضی هیگینز در نظر جداگانه خود می‌گوید برای من قانع‌کننده نیست که اقدامات غیر مسلحانه (نظیر ساخت یک دیوار) بتواند در قلمرو ماده ۵۱ منشور قرار گیرد (Ibid, Separate Opinion of Judge Higgins, pa: 35).

ب) تحول دفاع از خود از استثنا ماده (۴)۲ به ضمانت اجرای این ماده: در مورد ادعای تغییر کیفی (نمو) ماده ۵۱ از استثنا به ضمانت اجرای ماده (۴)۲ در بخش فیزیولوژی و آناتومی ماده ۵۱ صحبت خواهد شد.

۲. فیزیولوژی و آناتومی ماده ۵۱ منشور

در فیزیولوژی سخن درباره شناخت وظیفه یک اندام و در آناتومی در باب جایگاه، موقعیت و محل استقرار آن اندام و ارتباط آن با سایر اندامها در کل موجود زنده است.

۲.۱. فیزیولوژی ماده ۵۱ منشور

به نظر می‌رسد که ماده ۵۱ نه تنها استعداد آن را دارد که از استثنا اصل عدم توسل به زور به ضمانت اجرای این اصل تبدیل شود، بلکه این تحول کیفی اتفاق افتاده است و کارکرد ماده ۵۱ از استثنا ماده (۴) ۲ به ضمانت اجرای این ماده تبدیل شده است.^۱ در جامعه‌ای که روابط بین اعضای آن بر حق و نه زور مبتنی باشد، ممنوعیت توسل به زور، اصلی بدون استثنا و کاربرد زور در تمام اشکال آن منسوخ بوده و تجویز دفاع از خود مسلحانه، نه به معنای استثنا اصل عدم توسل به زور بلکه به عنوان ضمانت اجرای این اصل بدون استثنا تلقی می‌شود.^۲ این مطلب را در دو سطح فیزیولوژیک و آناتومیک ماده ۵۱ می‌توان مورد بررسی قرار داد. در بحث فیزیولوژیک ماده ۵۱ ناچار باید خود را محدود به مفاد همین ماده کنیم، اما در بحث مطالعه آناتومیک این ماده، موضوع را باید با توجه به پیوند و جایگاه آن با کل منشور در نظر بگیریم. در بررسی فیزیولوژیک ماده ۵۱ اشاره به چند نکته ضروری است:

الف) ماده ۵۱ متضمن دفاع از خود جمعی نیز هست و نهاد دفاع از خود جمعی مستلزم حمله مسلحانه علیه هر یک از افراد جمع نیست. اگر دفاع از خود (ماده ۵۱) استثنا اصل عدم توسل به زور باشد، توسل به زور از جانب کشوری که اساساً مورد حمله قرار نگرفته به سختی در قالب استثنایی بر اصل عدم توسل به زور قابل توجیه است. به نظر می‌رسد طراحان منشور با آرزوی ممنوعیت مطلق توسل به زور، با درج دفاع از خود جمعی، قابلیت را برای منشور پیش‌بینی کرده‌اند که توسل به زور در قالب دفاع، از استثنا اصل عدم توسل به زور به ضمانت اجرای این اصل تبدیل شود.

۱. نگاه این مقاله تنها به جنبه علمی و نه عملی این تحول است، لذا اساساً وارد این بحث نمی‌شود که آثار عملی قبول ماده ۵۱ با ماهیت یک ضمانت اجرا چه تفاوتی با آثار عملی قبول آن به مثابه استثناء عدم توسل به زور دارند.
۲. از نظر نگارنده توسل به اقدامات مسلحانه مضمول مواد صدر فصل هفت منشور نیز، ضمانت اجرا و نه استثنای اصل عدم توسل به زور است. اگرچه این موضوع خارج از بحث مقاله حاضر است اما نباید از این مطلب غفلت کرد که ماده (۴) ۲ متضمن ممنوعیت توسل به زور توسط کشورها و مواد صدر فصل هفت ناظر به توسل به زور توسط شخصیت دیگری جز کشورها، یعنی یک سازمان بین‌المللی است و از نظر منطقی استثنا و اصل نمی‌توانند ناظر بر دو موضوع متفاوت باشند.

ب) اگر بتوان پذیرفت که دفاع از خود می‌تواند به طور غیرمسلحانه نیز انجام گیرد، این امر، خود نشان دیگری از تردید در استثنا بودن ماده ۵۱ منشور خواهد بود. ماده (۴) ۲ متضمن مفهوم توسل به نیروهای مسلح است و دفاع از خود، مندرج در ماده ۵۱ نیز در صورتی می‌تواند استثنا ماده (۴) ۲ باشد که لزوماً واجد وصف مسلحانه باشد، چرا که اصل و استثنا باید از یک جنس باشند. دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه بر این عقیده است که آمریکا با تسلیح و آموزش کنترها، مرتکب نقض اصل عدم مداخله شده است مگر آنکه بتواند آن را به مثابه دفاع از خود توجیه کند (I.C.J., Case Concerning Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), 1986, pa: 228, 229, 242).

۲.۲. آنا تومی ماده ۵۱ منشور

در نگرش سیستمی به منشور ملل متحد، ماده ۵۱ و دفاع از خود، یک عنصر از این سیستم تلقی می‌شود. اکنون با توجه به مفاد ماده ۵۱ که می‌گوید «در صورت وقوع حمله مسلحانه ... هیچ‌یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه فردی یا جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد کرد ...»، به جایگاه یا آنا تومی این ماده در منشور می‌پردازیم.

بند ۴ ماده ۲ منشور، کشورها را از توسل به زور یا تهدید به آن در روابط بین خود ممنوع می‌کند. در خصوص رابطه ماده ۵۱ با ماده (۴) ۲ تاکنون دو نظریه مطرح بوده است. نخست آنکه ماده ۵۱ استثنا ماده (۴) ۲ است و دیگر آنکه بین ماده (۴) ۲ و ماده ۵۱ هیچ ارتباط و ملازمه‌ای وجود ندارد. نظر نخست نیازی به توضیح ندارد. بر اساس نظر دوم به موجب ماده (۴) ۲ کاربرد زور، یا حتی تهدید به کاربرد زور در روابط بین‌المللی ممنوع است و به موجب ماده ۵۱ استناد به دفاع از خود تنها در برابر حمله مسلحانه جایز است. بنابراین اگر رفتاری از جانب دولتی مشمول ماده (۴) ۲ شود، این امر الزاماً و متقابلاً موجبی برای دفاع از خود نخواهد بود، زیرا دفاع از خود طبق ماده ۵۱ فقط در برابر وقوع یک حمله مسلحانه قابل استناد است. هر نوع کاربرد زور یا تهدید به آن الزاماً حمله مسلحانه نبوده و در مقابل آن نمی‌توان به حق دفاع مشروع متوسل شد. علاوه بر دو نظریه فوق درباره رابطه ماده ۵۱ با ماده (۴) ۲ یعنی استثنا بودن یکی و اصل بودن دیگری و یا عدم ارتباط بین این دو ماده، می‌توان نظر سوم را بیان کرد و آن اینکه ماده ۵۱ (دفاع از خود) ضمانت اجرای بخشی از ماده (۴) ۲ (اصل کلی و بدون استثنا ممنوعیت توسل به زور) است. به عبارت دیگر می‌توان گفت که ماده (۴) ۲ یک اصل کلی

بدون استثناست و ماده ۵۱ پاسخی به این پرسش است که اگر این اصل بدون استثنا نقض شد، چه ضمانت اجرایی وجود دارد؟ در تأیید اینکه دفاع از خود (و البته اقدامات امنیت جمعی) ضمانت اجرای بخشی از ماده ۲(۴) و نه استثنا بر آن است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف) صدر ماده ۲(۴) می‌گوید «کلیه اعضا در روابط بین‌المللی خود از تهدید به زور یا استعمال آن علیه تمامیت ارضی و استقلال سیاسی هر کشوری ... خودداری خواهند کرد». استعمال زور علیه انواع روابط کشورها قابل تصور است و برای نقض منع توسل به زور در هر یک از اقسام روابط بین کشورها ضمانت اجرایی در حقوق بین‌الملل در نظر گرفته شده است. با این تفسیر می‌توان گفت که اگر اعمال زور در روابط مرزی کشورها باشد ضمانت اجرای آن ماده ۵۱ و توسل به حق دفاع مشروع و اگر اعمال زور در روابط دیگری و از جمله روابط قراردادی کشورها باشد، ضمانت اجرای آن بطلان چنین معاهده‌ای است. هم‌چنان‌که ماده ۵۲ کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات می‌گوید «هرگاه انعقاد معاهده‌ای بر خلاف اصول حقوق بین‌الملل مندرج در منشور ملل متحد با تهدید و ارباب یا اعمال زور صورت گرفته باشد، این معاهده از درجه اعتبار ساقط است». به عبارت دیگر دفاع از خود نظیر بطلان، دارای کارکرد ضمانت اجرای قواعد حقوق بین‌الملل است. بطلان، ضمانت اجرای قاعده عدم توسل به زور در روابط قراردادی و دفاع از خود، ضمانت اجرای قاعده عدم توسل به زور در روابط دشمنانه کشورهاست.

ب) ماده ۵۱ می‌گوید «در صورت وقوع حمله مسلحانه ... هیچ‌یک از مقررات این منشور به حق ذاتی دفاع از خود، خواه فردی یا جمعی لطمه‌ای وارد نخواهد کرد». هیچ دلیلی وجود ندارد که مقصود از عبارت هیچ‌یک از مقررات این منشور، مندرج در ماده ۵۱، منحصرأ مقررات ماده ۲(۴) باشد. در این صورت آیا نمی‌توان گفت که ماده ۵۱ استثنا ماده (۱) نیز هست؟

ج) چنان‌چه دفاع از خود استثنایی بر اصل ماده ۲(۴) باشد، منطقی‌جایش در ذیل همین ماده و در فهرست اصول مندرج در ماده ۲ است، به‌ویژه آنکه دفاع مشروع نیز خود می‌تواند چون یکی از اصول کلی حقوقی تلقی شود.

د) موضع ماده ۵۱، فصل هفت منشور است. این فصل با نام اقدام در موارد تهدید علیه صلح، نقض صلح و اعمال تجاوز شامل قواعد تضمین‌کننده نظم عمومی است. آن‌چه اهمیت به‌سزا دارد، توجه به مختصات مواد مندرج در این فصل است که همگی در جایگاه تضمین و اعاده صلح و امنیت بین‌المللی قرار دارند. مواد فصل هفت جزو ماده دفاع از خود

مربوط به اقدامات قهرآمیز یک سازمان (سازمان ملل متحد) و ماده ۵۱ ناظر بر اقدامات قهرآمیز یک (یا چند) کشور است. سؤال این است که چگونه می‌توان هر دو دسته اقدامات فوق (یعنی به‌طور کلی فصل هفت) را استثنای ماده (۴) ۲ دانست، در حالی که ماده اخیر صرفاً ناظر بر مناسبات میان کشورها (و نه سازمان) است؟ به‌عبارت دیگر سازمان ملل دارای شخصیت حقوقی مستقل از اعضای آن است و اقدامات قهرآمیز در قالب فصل هفت، به‌جز ماده ۵۱ از جانب این شخصیت مستقل نمی‌تواند یکی از استثنایهای قاعده مندرج در ماده (۴) ۲ باشد، زیرا موضوع ماده اخیر کشور و موضوع مواد فصل هفت به‌جز ماده ۵۱ سازمان است.

در مبحث ارتباط کنترلی و ذیل مفهوم سلسله مراتب، به تبیین این خواهیم پرداخت که ماده ۵۱ در چه مکانیزمی، استعداد و قابلیت تغییر و تحول را یافته و حد این تغییرات تا کجاست.

فصل دوم: ارتباط ساختی (structure) ماده ۵۱ منشور

ارتباط دیگری که ممکن است عناصری را به هم پیوند داده و یک سیستم را ایجاد کند (یا به عبارت دیگر یکی از ارتباط‌های سیستم‌آفرین) ارتباط ساختی است. ارتباط ساختی شبیه اتصالات شیمیایی یا دستگاه‌های مکانیکی یا یک ساختمان است.

۱. شالوده منشور (قدرت و برابری)

نخستین مطلبی که در مورد منشور به عنوان سند تأسیس سازمان ملل باید به خاطر داشت آن است که این سازمان مبتنی بر همکاری میان حاکمیت‌های مستقل و نه وحدت و ادغام آن‌هاست. این همکاری از دو جنبه حائز اهمیت است. اول آنکه، جهت‌گیری منشور به عنوان معاهده تأسیس سازمان در مرحله وضع از کثرت به سمت وحدت و در مرحله اجرا از وحدت به سمت کثرت است. آرمان دولت‌ها در زمان تصویب منشور، آن بوده است که کثرت‌اندیشی را خود راجع به موضوعات مندرج در منشور، به اندیشه‌ای واحد تبدیل کنند اما در مرحله اجرا مجدداً و بر اساس منافع و واقعیت استقلال حاکمیت‌ها، رژیم پذیرفته شده مشترک به تعداد دول عضو تقسیم و وحدت آرمانی بار دیگر به کثرت عملی اولیه و البته با شدتی کمتر تبدیل می‌شود. دوم آنکه، همکاری در چهارچوب منشور، ریشه در شالوده مضاعف این معاهده دارد.

اساس و شالوده منشور بر دو پایه قدرت (بند ۱ ماده ۴) و برابری (بند ۱ ماده ۲) نهاده شده است. به موجب منطق قدرت، شرط عضویت در سازمان، صلح طلب بودن آن کشور است. اما اینکه مفهوم صلح طلبی چیست و چه کشوری صلح طلب است، مشروط به نظر قدرت های بزرگ (اعضای دائم شورای امنیت) است و آن ها تشخیص خواهند داد که آیا کشوری شیفته صلح است یا خیر. به موجب منطق برابری، کلیه اعضای سازمان با یکدیگر برابر هستند. به این ترتیب اگر کشوری به صلاح دید قدرت، صلح طلب شناخته شود آن گاه با دیگر اعضا همگن خود برابر خواهد بود (فلسفی، تقریرات درس تحقیق در متون و اسناد بین المللی، نیم سال ۸۵-۱۳۸۴).

با توجه به اینکه منشور بر دو پایه قدرت و برابری استوار شده و نیز با توجه به ساختار آن، که مبتنی بر همکاری است، دول عضو قرار است تا چنانچه بنا بر صلاح دید قدرت های بزرگ صلح طلب باشند با حفظ حاکمیت مستقل و جداگانه خود، با یکدیگر همکاری کنند. با این مقدمه بدون تردید می توان گفت که اگر کشوری با استناد به ماده ۵۱ اقدامات خود را عملیات دفاعی تلقی کند، قضاوت نهایی در باره توصیف دفاعی یا تهاجمی بودن این عملیات تابع نظر قدرت های بزرگ (شورای امنیت) است. در این صورت می توان نسبت به توصیف و تحلیل عملیات دفاعی مشابه از جانب کشورهای مختلف بر حسب نزدیکی رابطه شان با قدرت، پیش بینی دقیقی داشت. واقعیتی که می تواند ضرورت اصلاح منشور را به ذهن متبادر کند. دو عامل می تواند اعضای یک مجموعه را به یکدیگر پیوند دهد. نخست ارزش های مشترک و دومین عامل انعقاد قرارداد میان آنهاست. مجموعه ای را که دارای ارزش های مشترک باشد می توان یک جامعه منسجم (community) نامید. در این جامعه، حقوق عبارت است از تعیین ارزش ها در قالبی مشخص نظیر قانون (حقوق داخلی) و معاهده حقوق بین الملل. در این وضعیت قانون یا معاهده متضمن ایجاد یک قاعده نیست، بلکه چیزی را که در میان اعضا وجود دارد در قالبی مشخص متعین می کند. در این صورت ارزش های مشترک میان اعضا که عملاً در روابط بین آنها جاری است و جنبه ذهنی دارد، در قالب یک شکل حقوقی به عینیت درآمده، حدود و ثغور آن مشخص و قابلیت استناد حقوقی می یابد (فلسفی، تقریرات درس حقوق معاهدات، نیم سال ۵-۸۴).

در حقوق داخلی، دفاع از خود یک ارزش مشترک پذیرفته شده است، لذا قربانی نه تنها حق دارد که از خود دفاع کند بلکه جامعه در قالب قوای حاکم، مکلف است تا حق قربانی را استیفا کند. در جامعه بین المللی چنانچه قربانی یک تجاوز مسلحانه، کشوری کوچک و ناتوان از دفاع

باشد، با توجه به برابری حاکمیت‌ها صرفاً دارای حق دفاع از خود است و اگر در احقاق حق خود عاجز بماند، جامعه بین‌المللی در قالب سازمان، تنها در صورتی مکلف به رسیدگی خواهد بود که عمل تجاوز مربوط علیه آن کشور، از نظر قدرت‌های بزرگ (شورای امنیت) از مصادیق تجاوز علیه صلح و امنیت بین‌المللی تلقی شود. از این رو در اصلاح ماده ۵۱ بحث نابرابری جبران‌ساز چون تعهدی بردوش سازمان می‌تواند مورد توجه قرار گیرد.

۲. اصل عدم مداخله

هیچ‌یک از اصول مندرج در ماده ۲ یا سایر مواد منشور، صراحتاً به اصل عدم مداخله اشاره نمی‌کند. هم‌چنان‌که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه نیکاراگوئه می‌گوید اصل عدم مداخله در منشور ملل متحد ذکر نشده است. اما این اصل لازمه اصل تساوی حاکمیت دولتهاست (I.C.J., Case Concerning Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), 1986, pa: 202-209) به هر حال ماده (۱) ۲ با مقرر کردن اصل تساوی حاکمیت متضمن اصل عدم مداخله دولتها در امور یکدیگر و ماده (۷) ۲ متضمن اصل عدم مداخله سازمان در امور داخلی کشورهای عضو است. در مورد ارتباط ساختی ماده ۵۱ در حوزه دفاع از خود پیشگیرانه با ماده ۲، ذکر دو نکته قابل توجه است:

الف) با توجه به اینکه در دفاع از خود پیشگیرانه هیچ حمله‌ای صورت نگرفته، ماده ۵۱ فاقد استعداد تفسیر قبول این نهاد است. هم‌چنین اگر بخواهیم ماده‌ای دیگر با مضمون مشروعیت دفاع پیشگیرانه را به منشور اضافه کنیم، در این صورت نیز از آن‌جا که این مفهوم با اصل عدم مداخله ناشی از پذیرش اصل برابری حاکمیت‌های مندرج در بند ۱ ماده ۲ ناسازگار است، لذا این امر مستلزم اصلاح ماده (۱) ۲ نیز خواهد بود. رابطه ارگانیکی ماده احتمالی فوق با ماده (۱) ۲ به یک کشور نمی‌تواند اجازه دهد که راجع به اقدامات کشور دیگر که تنها به نظر می‌رسد در آینده بتواند تهدیدی علیه او باشد، قضاوت کرده و وارد حوزه تصمیم‌گیری کشور دیگر شود. حتی اگر تهدیدات فوق جدی و واقعی باشند باز هم سیستم منشور دفاع پیشگیرانه را پس خواهد زد زیرا کشورها در نظام منشور قبول نکرده‌اند که برای رسیدن به اهداف مشروع مندرج در منشور از هر وسیله‌ای استفاده کنند.

آن‌ها موافقت کرده‌اند تا به این اهداف صرفاً با توسل به اصول مشخص و از جمله برابری حاکمیت‌ها نایل آیند.

ب) با توجه به ذیل ماده ۲(۷)، سازمان در چهارچوب فصل هفت حق مداخله دارد. چنانچه «اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفت» مندرج در این ماده را شامل کل فصل هفت و از جمله ماده ۵۱ نیز بدانیم، در این صورت دفاع از خود پیشگیرانه (اگرچه هم‌چنان از لحاظ نام‌گذاری بدون اشکال نیست)، می‌تواند در ارتباط با سایر مواد جایگاه یابد زیرا این دفاع مشمول ماده ۲(۷) یعنی ذیل اختیارات سازمان قرار گرفته، لذا با اصل عدم مداخله کشورها در امور یکدیگر اساساً ارتباط و مغایرتی نخواهد داشت. در خصوص اینکه آیا اصولاً دفاع از خود می‌تواند در چهارچوب «اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفت» توسط سازمان توجیه و تفسیر شود یا خیر، در بحث ارتباط کنترلی به آن اشاره خواهد شد.

۳. سازمان‌های منطقه‌ای

فصل هشتم منشور امکان انعقاد معاهدات و تأسیس سازمان‌هایی را مقرر می‌کند که می‌توانند برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات منطقه‌ای قبل از مراجعه به شورای امنیت نقش مؤثری ایفا کند. اقدامات این سازمان‌ها در مقایسه با شورای امنیت در اولویت قرار دارند و در صورتی می‌توانند چنین نقشی را ایفا کنند که اولاً به موجب معاهده تأسیس آن در زمینه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی واجد صلاحیت باشند، ثانیاً اختلافی محلی وجود داشته باشد، ثالثاً اقدامات اتخاذ شده توسط این سازمان‌ها جنبه مسالمت‌آمیز داشته باشد. به موجب فصل هشتم منشور صلاحیت سازمان‌های منطقه‌ای صرفاً شامل حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات محلی و یا وضعیت‌هایی می‌شود که در سرزمین دول عضو آن سازمان اتفاق می‌افتد. با توجه به بند ۴ ماده ۵۲ که می‌گوید این ماده به هیچ‌وجه به اجرای مواد ۳۴ و ۳۵ لطمه نمی‌زند، شورای امنیت می‌تواند هم‌زمان با اعمال صلاحیت این سازمان‌ها موضوع را بررسی کند. اما به موجب ماده ۵۳ این سازمان‌ها بدون مجوز شورا نمی‌توانند دست به هیچ اقدام اجرایی بزنند. سؤالی که در این‌جا می‌توان مطرح کرد این است که آیا سازمان‌های منطقه‌ای تأسیس شده به موجب مواد ۵۲ تا ۵۴ فصل هشتم منشور، می‌توانند در امر دفاع مشروع جمعی علی‌رغم اساسنامه خود دخالت کنند یا خیر؟ با توجه به ماده ۵۱ منشور که دفاع مشروع را حق ذاتی دانسته و می‌گوید هیچ‌یک از مقررات منشور مانع از استناد به حق دفاع مشروع نیست، پاسخ به سؤال فوق مثبت

است چراکه این حق ذاتی را نه می‌توان از دول عضو سازمان ملل و نه از سازمانی مرکب از آن‌ها سلب کرد. در این جا باید توجه داشت که علاوه بر صراحت فصل هشتم در مورد امکان تشکیل سازمان‌های منطقه‌ای، ماده ۵۱ منشور نیز با توجه به شناسایی حق دفاع مشروع جمعی، می‌تواند مبنای تشکیل اتحادیه‌های دفاعی محسوب شود. به تصریح ماده ۵ معاهده تأسیس ناتو، این سازمان یک سازمان دفاع جمعی و نه یک سازمان منطقه‌ای به موجب ماده ۵۲ منشور است. بنابراین یک سازمان، خواه بر اساس فصل هفتم (ماده ۵۱) و خواه بر اساس فصل هشتم (ماده ۵۲) تأسیس شده باشد، به موجب ماده ۵۱ از حق دفاع مشروع برخوردار است اما یک سازمان منطقه‌ای مبتنی بر ماده ۵۱ نمی‌تواند وظایف محوله به موجب فصل هشتم را برعهده گیرد. این ممنوعیت هم از اساسنامه چنین سازمانی و هم از مقررات مندرج در ماده ۵۲ ناشی می‌شود (شایگان، ۱۳۸۰: ۲۳۲-۲۲۵).

فصل سوم: ارتباط کنترلی (control) ماده ۵۱ منشور

یکی دیگر از ارتباط‌های سیستم‌آفرین میان اجزاء ارتباط کنترلی است. ارتباط کنترلی موجود خاصیت مهم و اصلی سیستم‌ها یعنی سلسله‌مراتب است.

کوستلر درباره سلسله‌مراتب در یک سیستم می‌گوید، سلسله‌مراتب به معنای نظام مخصوصی مثل سلسله‌مراتب در ارتش است که در آن کنترل جامع در نوک یک شاخه‌بندی تمرکز یافته و به پایین گسترش می‌یابد. در اولین انشعاب فرماندهان نیروی زمینی، دریایی و هوایی به‌مثابه مراکز هماهنگ‌کننده‌ای مثل دستگاه‌های گوارش، تنفس و تناسلی هستند که هر کدام در سطوح پایین‌تر سلسله‌مراتب به اندام‌هایی که خود دارای مراکز هماهنگی هستند تقسیم می‌شوند. آن اندام‌ها نیز به نوبه خود به اجزا اندامی تقسیم می‌شوند و بنابراین انشعاب تا سطح سلولی و بیشتر ادامه می‌یابد. اما هر سازمان فرعی فارغ از آنکه در چه سطحی است دارای درجه‌ای از خودمختاری است. بدون این تفویض قدرت، سازمان کلی نمی‌تواند به نحو مؤثری عمل کند و فرمانده کل نمی‌تواند به یک‌یک افراد برسد، او بایستی دستورات استراتژیک را از طریق مجراهای قانونی بفرستد. این دستورات در هر سطح به حرکات تاکتیکی ترجمه می‌شوند. به همین ترتیب، اطلاعات مربوط به حوزه‌های گوناگون عملکرد بدن (یعنی دریافت‌های حسی) قبل از آنکه به مراتب بالا برسد در هر سطحی مرتباً فیلتر می‌شود. یک ارگانیسم زنده یا یک واحد اجتماعی، صرفاً مجموعه عناصر اولیه، یا فرایندهای اولیه نیست بلکه

از یک سلسله مراتب انسجام یافته از کل‌های فرعی نیم‌مختار که خود مشتمل بر کل‌های جزئی‌تری هستند و الی آخر، تشکیل یافته است. بنابراین، واحدهای عملکردی در هر سطح از این سلسله مراتب دوجبهی هستند، وجهی از آن‌ها که رو به بالای سلسله مراتب قرار دارد، نمایش‌گر جزئی از یک کل است و چهره‌ای از آن‌ها که رو به پایین سلسله مراتب است خود یک کل به‌شمار می‌رود (فرشاد، ۱۳۶۲: ۷۴-۷۳).

پذیرش چنین مفهومی از سلسله مراتب است که به مواد منشور و از جمله ماده ۵۱ استعداد رشد و تحول و تغییرات کمی و کیفی می‌دهد که در مبحث ارتباط تحولی به آن اشاره شد. دستورات استراتژیک صادره از اصول بالاتر منشور، در سطح ماده ۵۱ به حرکات تاکتیکی ترجمه شده و به این ماده چونان یک سیستم فرعی و کوچک امکان می‌دهد تا در چهارچوب حرکات تاکتیکی، خود را سامان داده و متحول شود. این ماده در استراتژی چون جزئی از کل عمل کرده و تابع سلسله مراتب فوقانی خود است ولی در محدوده تاکتیک و نحوه اجرای فرامین بالایی چون یک کل یا یک سیستم فرعی عمل کرده و دارای جنبه‌هایی از استقلال و خود مختاری است.

در سیستم دارای ارتباط کنترلی، نظیر سیستم‌های زنده واجد اعضای کنترل‌کننده (مراکز اعصاب) بحث هدف مطرح است. سیستم‌های هدف‌گرا گاه از خود خاصیتی بروز می‌دهند که از آن با ویژگی خودنظام‌آفرین (self-organizing system) یاد می‌شود. سیستم‌های خودنظام‌آفرین با دارا بودن ارتباط‌های کنترلی به سمت هدف پیش رفته و نظام‌های مورد نیاز برای وصول به هدف را در خود ایجاد می‌کنند.

کشورهای عضو ملل متحد در ماده ۱ منشور، اهداف صلح و امنیت بین‌المللی و نیز توسعه احترام به حقوق بشر و در ماده ۲، اصول نیل به آن اهداف را مقرر کرده‌اند. بنابراین دول عضو ملل متحد موافقت کرده‌اند که برای نیل به اهداف مذکور در منشور، صرفاً بر اساس اصول مندرج در ماده ۲ و نه از هر طریق دیگر عمل کنند. این اصول به منشور محوری می‌دهد که سایر مواد و نیز کلیه اعمال دول عضو باید حول آن به گردش درآیند. دفاع از خود نمی‌تواند با اصول پذیرفته شده در ماده ۲ مغایر باشد. فارغ از اینکه مبنای مشروعیت دفاع از خود در ماده ۵۱، طبیعی یا قراردادی بودن آن باشد، مسئله مهم این است که این حق دفاع از خود باید حول محور اصول و سایر تعهدات مندرج در منشور بچرخد. به موجب ماده ۲۴ دولت‌های عضو ملل متحد مسئولیت اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی را بر عهده شورای امنیت گذارده‌اند. پاسخ به این سؤال که در صورت تعارض بین اعمال حق دفاع از خود و حفظ صلح و امنیت

بین‌المللی کدامیک بر دیگری تقدم دارد، در گرو این واقعیت است که مطمئن باشیم تعهدات ناشی از منشور صلح بر سایر حقوق ترجیح داده شده است. از این رو چنین برداشتی از ماده ۲۴ که مسئولیت شورا به‌طور بالقوه مانع از اعمال حق دفاع از خود توسط کشورها نخواهد بود،

نگاهی خوشبینانه اما در عین حال غیرسیستمیک به منشور خواهد بود. به‌عبارت دیگر نگرش سیستمی اجازه نمی‌دهد، ماده ۲۴ را به نحوی قرائت کنیم که گویی بر اساس آن کشورها قصد داشته‌اند تا تکلیفی را بر عهده سازمان قرار دهند و نه این که حقی (دفاع مشروع) را از خود سلب کنند.

گفته شد که از ویژگی‌های سیستم‌ها، سلسله مراتب است. اهداف مذکور در منشور به‌مثابه یک سیستم، دارای سلسله‌مراتب است و همین سلسله‌مراتب، به منشور وحدت داده و رویکرد سایر مواد را به سمتی مشخص رهنمون می‌سازد. در منشور صلح و امنیت بین‌المللی (البته با توجه به منطق قدرت) بر سایر حقوق ترجیح داده شده است. قبول صلاحیت اجباری شورای امنیت در رسیدگی به موارد نقض صلح و امنیت بین‌المللی و نیز ماده ۱۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی^۱ تنها نمونه‌هایی از نمایش جایگاه برتر صلح و امنیت بین‌المللی از نظر منشور است.

با توجه به مطالب بیان شده، یعنی با در نظر گرفتن مفهوم ارتباط کنترلی، سلسله مراتب منشور و برتری صلح و امنیت بین‌المللی، جهت‌گیری ماده ۵۱ به‌خوبی روشن می‌شود. هر حمله مسلحانه علیه یک کشور لزوماً باعث به خطر افتادن صلح و امنیت بین‌المللی نمی‌شود و هر تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی نیز مستلزم وجود حمله مسلحانه نیست. از این رو می‌توان گفت با توجه به منطق منشور، اگرچه هر دفاع از خود مستلزم حمله مسلحانه است، اما در عین حال هر حمله مسلحانه مستلزم دفاع از خود نیست. شاید از همین رو باشد که هیگینز می‌گوید منع توسل به زور تنها در شرایطی که تهدیدی علیه صلح باشد معنا دارد (Higgins, 1963: 220). مفهوم دیگر این گفته آن است که دفاع از خود نیز که نوعی توسل به‌زور است اگر در شرایطی تهدیدی علیه صلح تلقی شود، آن‌گاه ممنوع خواهد بود. به‌عبارت دیگر می‌توان

۱. ماده ۱۶ اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی نیز در بخش تعلیق تحقیق یا تعقیب می‌گوید: «پس از صدور قطعنامه‌ای از سوی شورای امنیت به‌موجب فصل هفت منشور ملل متحد (مبنی بر درخواست تعلیق تحقیق یا تعقیب) هیچ تحقیق یا تعقیبی به‌موجب اساسنامه نمی‌تواند به مدت ۱۲ ماه شروع شود یا ادامه یابد، این درخواست به‌موجب همان شرایط قابل تجدید توسط شورای امنیت است.»

گفت که دفاع از خود نیز باید در راستای صلح و امنیت بین‌المللی باشد، لذا اگر در موردی دفاع از خود برخلاف صلح و امنیت بین‌المللی (البته با توجه به منطق قدرت) باشد، سازمان ممکن است به‌موجب یک قطعنامه الزام‌آور این حق ذاتی و عرفی را از کشوری سلب کند. در جنگ‌های بالکان، شورای امنیت طی قطعنامه‌ای تصمیم به تحریم تسلیحاتی یوگسلاوی سابق گرفت ((S/RES/713 (1991)). اگرچه این قطعنامه پیش از فروپاشی این کشور صادر شده بود اما به کشورهای استقلال یافته از جمله بوسنی و هرزگوین نیز که طی قطعنامه‌ای به عضویت سازمان ملل درآمده بود ((S/RES/755 (1992) تسری یافت و علی‌رغم درخواست‌های مکرر دولت بوسنی، کشورهای اسلامی و بسیاری از کشورهای دیگر، به‌دلیل مخالفت دولت‌های انگلیس، فرانسه و روسیه در شورای امنیت، تحریم تسلیحاتی این کشور تا پایان جنگ ادامه یافت، در حالی که بوسنی در مقام اعمال حق ذاتی دفاع از خود قرار داشت. متقابلاً شورای امنیت در قضایای حمله مسلحانه کره شمالی علیه جمهوری کره و عراق علیه کویت، آن را ناقض صلح و امنیت بین‌المللی دانست و از همه کشورهای خواست تا در این دفاع کمک کنند ((S/RES/84 (1950), S/RES/678 (1990)).

در توضیح مطلب فوق می‌توان از زاویه صلاحیت‌ها نیز وارد شد. به نظر می‌رسد صلاحیت را برحسب اینکه تابع حقوق بین‌الملل باشد یا حقوق داخلی، می‌توان به چهار گروه تقسیم کرد: الف) صلاحیت ملی، که تابع حقوق ملی هر کشور است. در این مورد می‌توان به انواع قانون‌گذاری‌های ملی اشاره کرد.

ب) صلاحیت ملی بین‌المللی شده، که تابع حقوق بین‌الملل است. مبنای این صلاحیت آن است که کشورها اعمالی را که به‌طور اولیه تابع صلاحیت ملی باشد، در قالب یکی از اشکال صوری منابع حقوق و به‌طور مشخص معاهده قرار داده و خود، آن را مشمول حقوق بین‌الملل کنند. درج موضوعات مربوط به تابعیت که در مرحله اول در حوزه صلاحیت ملی هر کشور است در یک معاهده بین‌المللی مثالی از این نوع صلاحیت است.

ج) صلاحیت بین‌المللی، که تابع حقوق بین‌الملل است. خاستگاه و ریشه اولیه این صلاحیت در ضرورت‌های زندگی اجتماعی و بین‌المللی است. معاهدات کنسولی و دیپلماتیک نمونه‌ای از این صلاحیت است.

د) صلاحیت بین‌المللی ملی شده، که تابع حقوق ملی کشورهاست. این صلاحیت بر خلاف مورد دوم شامل مواردی است که ابتدا در حقوق بین‌الملل مطرح شده و سپس وارد قلمرو

ملی کشورها شده است، مثل صلاحیت جهانی که ریشه در حقوق بین‌الملل داشته و بعد تابع حقوق داخلی کشورها شده است.

گروه‌بندی چهارگانه فوق از حیث نحوه شکل‌گیری صلاحیت‌هاست، لذا باید گفت که از لحاظ ماهوی، موارد ب و ج مشمول صلاحیت بین‌المللی و موارد الف و د مشمول صلاحیت ملی هستند. به هر حال نهادی مثل یک معاهده، خواه از گروه ب یا ج، می‌تواند به یک سازمان بین‌المللی تبدیل و در این صورت آن سازمان می‌تواند واجد صلاحیت بین‌المللی شود. از جمله این صلاحیت‌ها می‌توان به صلاحیت سازمان ملل (شورای امنیت) در اتخاذ تدابیر قهری یا تأسیس محاکم ویژه بین‌المللی بر اساس معاهده منشور اشاره کرد. ماده ۵۱ منشور در جایگاه دسته دوم، یعنی در گروه صلاحیت‌های ملی بین‌المللی شده قرار دارد. لذا اگر تقسیم‌بندی فوق صحیح باشد، منطقی است که دفاع از خود در قالب منشور، مشمول همه قواعد حاکم بر این گروه باشد. بنابراین باید توجیه مطالبی از این قبیل را که چطور ممکن است کشوری تحت شرایطی از حق دفاع از خود محروم شود، در ویژگی قراردادی شدن آن جست‌وجو کرد.

به هر حال در پایان این مبحث باید به این نکته توجه کرد که سازمان‌هایی که توسط انسان‌ها پدید می‌آیند، به تدریج خود به موجود زنده‌ای تبدیل می‌شوند و از آن پس شبیه یک ارگانیسم زنده عمل می‌کنند. این سازمان‌ها مانند هر موجود زنده دیگر برای خود حق حیات قائل شده و در راه بقای خود به طرق مختلف، از جمله ایجاد ارکان فرعی، سمت‌ها و مشاغل جدید تلاش می‌کنند. اما اینکه چنین سیستم‌هایی که پس از ایجاد، حیاتی مخصوص به خود پیدا می‌کنند تا چه زمانی به بقای خود ادامه خواهند داد، به انرژی ذخیره شده و مهم‌تر از همه به میزان تطبیق‌پذیری آن‌ها با محیط خارجی بستگی دارد. سازمانی که از اهداف خود دور افتاده باشد، اهداف مؤسسان آن در عالم واقعیت تغییر کرده یا راه‌های رسیدن به آن اهداف دستخوش دگرگونی شده اما سازمان از درک این تغییرات عاجز می‌ماند یا به عبارت دیگر سازمان شعور تطبیق خود با شرایط واقعی را از دست می‌دهد و نمی‌خواهد یا نمی‌تواند خود را با شرایط جدید تطبیق دهد، در این صورت سازمان از داخل، یا تحت فشار نیروهای محیطی توان ادامه حیات را از دست داده و متلاشی خواهد شد.

نتیجه گیری

منشور ملل متحد به مثابه یک سیستم یا ارگان زنده، از عناصر و موادی تشکیل شده است که مجموع این مواد به آن شخصیتی مستقل داده‌اند. مواد سازنده منشور، هر یک، نه به تنهایی یا مستقل از هم بلکه حول محوری مشخص و هم‌ساز با یکدیگر عمل می‌کنند. در سیستم منشور، سلسله‌مراتبی حاکم است که به کل آن جهتی مشخص می‌دهد. ماده ۵۱ منشور در هیئت یک بافت زنده، عنصری از سیستم کلی منشور بوده ضمن آنکه خود نیز سیستمی کوچک در دل منشور محسوب می‌شود. در این مقاله با نگرش سیستمی به ماده ۵۱ منشور، این ماده از زاویه ارتباط‌های تحولی، ساختی و کنترلی مورد بررسی قرار گرفته است. در بحث ارتباط تحولی، امکان و چگونگی رشد و نمو این ماده و فیزیولوژی و آناتومی آن مورد توجه قرار گرفت و تبیین شد که این بافت زنده در محدوده و قالب کل سیستم قادر به تحول و ایجاد دگرگونی کیفی و تغییرات کمی است. در بحث ارتباط ساختی به رابطه این ماده و تعامل آن با اصول منشور و جنس پیوند این ماده با سایر مواد توجه شد. همچنین در بحث ارتباط کنترلی، به این مطلب پرداخته شد که چگونه ماده ۵۱ ممکن است تحت هدایت و کنترل ماده ۱، کارکردی به‌ظاهر غیرمتعارف پیدا کند.

بدون تردید نگرش سیستمی به منشور سازمان ملل و از جمله ماده ۵۱ آن، راه اصلاحات احتمالی آن را به روش علمی تسهیل خواهد کرد. به هر حال مطالعه سیستمیک منشور تنها بخشی از مقدمات لازم برای اصلاح موفق منشور است. همچنین موفقیت عملی اصلاحات در منشور علاوه بر نگرش سیستمی، در گرو یک مطالعه ماکرو است تا از این طریق معلوم شود که آیا مبانی موجد منشور در سال ۱۹۴۵ تا به امروز، که قریب به هفت دهه از آن می‌گذرد، دستخوش تغییر و دگرگونی شده است یا این مبانی همچنان ثابت باقی مانده‌اند. روشن است که اصلاح منشور بدون مطالعه در مبانی سیاسی و جامعه‌شناختی آن و سیر تحولات مربوط، به توفیق عملی دست نخواهد یافت.

منابع

۱. باقرپور اردکانی، عباس، درآمدی معرفت‌شناختی بر حقوق بین‌الملل، سالنامه ایرانی حقوق بین‌الملل و تطبیقی، ش اول، ۱۳۸۴.

۲. برن، ژان، فلسفه رواقی، ترجمه دکتر سید ابوالقاسم پور حسینی، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۲.
۳. شایگان، فریده، شورای امنیت سازمان ملل متحد و مفهوم صلح و امنیت بین‌المللی، انتشارات دانشگاه تهران، چ اول، ۱۳۸۰.
۴. فرشاد، دکتر مهدی، نگرش سیستمی، انتشارات امیرکبیر، چ دوم، ۱۳۶۲.
۵. فلسفی، دکتر هدایت‌الله، حقوق بین‌الملل معاهدات، نشر نو، چ اول، ۱۳۷۹.
۶. فلسفی، دکتر هدایت‌الله، تقریرات درس تحقیق در متون و اسناد بین‌المللی، دوره دکتری حقوق بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال دوم ۸۵ - ۸۴.
۷. فلسفی، دکتر هدایت‌الله، تقریرات درس حقوق معاهدات، دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال ۸۵-۸۴.
۸. کنوانسیون ۱۹۶۹ وین راجع به حقوق معاهدات.
۹. منشور سازمان ملل متحد.

10. Case Concerning Military and Paramilitary Activities in and Against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), ICJ Reports 1986.
11. Case Concerning Oil Platforms (Islamic Republic of Iran & United States of America), ICJ Reports 2003.
12. Higgins, The Development of International Law through the Political Organs of the United Nations, 1963.
13. Legal Consequences of the Construction of a Wall in the Occupied Palestinian Territory, Advisory Opinion, I.C.J. Reports 2004.
14. The Corfu Channel Case (Merits) (, I.C.J. Reports 1949.
15. The Yale Journal of International Law, Symposium, Reflections on the ICJ Oil Platforms Decision, Summer 2004, Volume 29 ,Number 2.
16. S/RES/84 (1950).
17. S/RES/678 (1990).
18. S/RES/713 (1991).
19. S/RES/755 (1992).